

جلسه ۶۴

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آلہ الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

تقریب سوم برای تمسک به ادلهی ولایت فقیه، برای اشخاص اعتباری این هست که گفته بشود بعد از آن که ما در تقریب ثانی گفتیم که آثاری که متوقع است از شخص اعتباری که شخص اعتباری را عقلاء به خاطر آن آثار اعتبار می کنند، ما اگرچه ادله ولایت فقیه را نسبت به خود تحقق شخص اعتباری نتوانیم تصحیح کنیم اما نسبت به آن آثار می توانیم از راه ولایت فقیه همان آثار را بگوییم که در مواردی که مصلحت داشته باشد فقیه می تواند امر بکند به آن آثار. مثل این که گفتیم مثلاً در مواردی که شخصی می آید اموالش را در یک شرکتی سرمایه گذاری می کند یا به یک شرکتی قرض می دهد نه به افراد. به شرکت که یک شخص اعتباری است، سرمایه گذاری در شرکت می کند. و یا این که به شرکت وام می دهد، قرض می دهد. خب در این جا اگر این شرکت ورشکست شد و طبق قاعده در این موارد چون شخص اعتباری را ما نپذیرفتیم پس بنابراین این اموال مال شرکت نشده، مال یک شخص اعتباری نشده، چه سرمایه گذاشته باشد، سرمایه گذاری کرده باشد چه وام داده باشد. پس این کسانی که این اشخاص حقیقی ای که آمدند در این اموال تصرف کردند، با او تجارت کردند و امثال ذلک و حالا آن اموال از بین رفته، این ها ضامن هستند. و وقتی این ها ضامن شدند بنابراین آن افراد حقیقی دیگری که ربطی به شرکت ندارند ولی به خود این اشخاص وام داده بودند و طلبکار از آن ها بودند ولو به غیر وام از جهات دیگر، مثلاً جنسی را به آن ها نسبه فروخته بودند و امثال ذلک، الان این اشخاصی که به شرکت، در شرکت سرمایه گذاری کردند یا وام دادند، این ها با آن افرادی که مجموعاً همه شان طلبکار از این آقایان هستند، این مؤسسین یا این سهامداران باید علی السواء اموال بین آن ها تقسیم بشود. خب در این موارد گفتیم که ولی فقیه می تواند برای این که شرکت ها ولو اثبات نشد شرعیت خود آن ها؛ اما چون منافی بر این ها برای جامعه بر آن مترتب است، برای خاطر این که شرکت ها رونق بگیرد ولی فقیه

امر می‌فرماید در مواردی که مصلحت ملزمه می‌بیند می‌گوید ولو این‌که شرکت ثابت نشد ولی من به شما طبکاران امر می‌کنم که از این امری که بر شما مباح است که نگذرید از حق‌تان و بگویید این اموال باید بین همه‌ی غرماء و همه‌ی طلبکاران تقسیم بشود من امر می‌کنم به آن‌طرف امر مباح که از حق‌تان استفاده نکنید. حق دارید، ولی می‌گویم از حق‌تان استفاده نکنید و بگذارید که آن‌کسی که به شرکت سرمایه‌گذاری کرده یا وام داده او کل مالش را از این اموال استیفاء کند. تا این‌که با این‌کار مردم راغب بشوند که بیایند اموال‌شان را به شرکت‌ها بدهند، وام بدهند، کذا برای این‌که می‌گویند آخرش هم خب اگر ورشکست شد ولیّ امر گفته که ما مقدم هستیم بر دیگران. به‌خاطر این‌جهت که این رونق پیدا کند ولیّ امر می‌آید این‌کار را می‌کند و هکذا موارد دیگر که مثال زده شد. خب حالا این مقدمه این تقریب سوم می‌آید این حرف را می‌زند. می‌گوید آقا، شما می‌آیید می‌گویید شرکت ثابت نشود، بانک ثابت نیست. اما کارهایش را می‌آیید درست می‌کنید با این‌جوری. این دیگه پیش عرف یک امری نیست که شرکت را بگوییم شارع اعتراف به شرکت می‌کند. می‌گوید بابا شرکت هم هست، بانک هم هست، این هم احکامش. بیاید بگوید من شرکت را قبول نمی‌کنم ولی این‌که اجازه دادم به ولیّ فقیه که این کارها را بکند، این پیش عرف یک چیز غیر مأنوس و غیرعقلانی‌ای کانه حساب می‌شود، محاسبه می‌شود. می‌گویند خب چیه حالا؟ بگو شرکت هم هست دیگه. این یک اعتبار است. یک امر صیاغتی؟؟ (سیاقتی) است، یک امر کیفیتی است که بگوید این هم مالک است. خب پس بنابراین می‌فرمایند، که خود صاحب فقه‌العقود این، صاحب فقه‌العقود است که راه دوم را فرمود و اشکال کرد. می‌فرماید اگر ما واقعاً این را تصحیح کردیم و گفتیم از این راه می‌توانیم همان آثار را بار کنیم؛ دیگه این‌جا بیاییم بگوییم آثار هست و شارع اعتراف نکرده، این تفکیک بین این دو تا یک تفکیک عقلانی‌ای نیست. پس بنابراین می‌توانیم بگوییم که شارع خود این اشخاص اعتباری را هم اعتراف به او کرده است و این خروج بر نظام شریعت نیست که اشکال می‌کردیم که ادله‌ی ولایت فقیه نمی‌تواند ولایت بدهد به فقیه که به هم بزند نظام شریعت را. این معقول نیست که نظامی را درست کرده، بعد به یک آقای ولایت می‌دهد که تو می‌توانی به هم بزنی. این‌جا نمی‌خواهد بگوید به هم بزنی. این یک صیاغتی؟؟؟ (سیاقتی) است، یک چیز عقلانی است

که می‌گوید آقا... مثل این که شما بگویید که من منصب قضاء را نمی‌گویم شارع اعتبار کرده ولی گفته به حرف این گوش کنید، این می‌تواند اجراء حد بکند، این می‌تواند زندان بکند ولی منصب قضاء نه. خب می‌گوییم منصب قضاء مگر چیزی، یک صیاغتی؟؟ (سیاقتی) است برای این که این‌ها را سامان بدهد. بگوید این‌ها احکام قاضی است. بگویی نه، منصب قضایش را قبول ندارم بگوید، ولی می‌تواند بگوید حکم بکن، زندان بکن، اجراء حد بکن، فیصله بده، این‌ها را درست! اما نمی‌تواند بگوید من منصب قضاء را قبول دارم. این دیگه عقلائی نیست. پس بنابراین به این بیان ایشان می‌فرماید که اگر ما بیان دوم را اشکال نکردیم این بیان سوم را می‌توانیم بگوییم.

س: حاج آقا، بیان دوم باید گفت اغلب تصرفات و امضاء بیان؟؟

ج: آره دیگه. بعد که گفت، جمیع‌اش را آقا حذف کرد دیگه. گفت اغلب بلکه جمیع. اگر دیگه جمیع شد دیگه هیچی.

می‌فرماید «التقريب الثالث: إن اعتبار الشخص الاعتباری والاعتراف به» یعنی به شخص اعتباری «لیس إلا صیاغة؟؟ عقلائیة وتکلیفاً عقلائياً لترتيب أحكامه وآثاره» این یک نوع پردازش عقلائی است و یک جور کیفیت بخشیدن و سامان دادن عقلائی است برای این که یک موضوع واحدی درست بشود. این احکام همه بر او مترتب بشود. می‌گویند آقا، این قاضی است. آن وقت قاضی دارای این اختیارات است، این وظائف است. این یک صیاغت است، یک چیز دیگری نیست که بگویی نه، آن وظائف باشد، اما اعتراف نکنیم به این که این قاضی است. اعتراف نکنیم به این که این مالک است. خب بگویی آقا، بانک اعتراف نمی‌کنیم بانک موجود است اما می‌تواند وام بیاورد این جا، نمی‌دانم سرمایه‌گذاری بشود و به آن شکل‌هایی که گفتیم. خب اگر این‌ها را می‌گویی آن هم دیگه چیزی نیست که، عقلاء از این می‌فهمند که شارع آن هم قبول کرده. چون تفکیک بین این دو تا یک امر عقلائی‌ای نیست. این نیست مگر یک پردازش عقلائی و یک کیفیت بخشی عقلائی برای ترتیب احکام آن شخص اعتباری و آثار آن شخص اعتباری. «فإن أمکن إثباتها وترتيبها عن طریق تدخل الفقيه وإعمال ولايته علی ما مرّ فی التقريب الثانی». اگر امکان داشته باشد اثبات آن احکام و آثار و مرتب

نمودن آن آثار و احکام از رهگذر دخالت نمودن فقیه و اعمال نمودن فقیه ولایتش را بر اساس آنچه که گذشت در تقریب دوم. و این ترتیب آثار و این احکام، این خروج از نظام شریعت حساب نشد. خب اگر اینها حساب نشد واقعاً این که بگوییم بانک هم قبول کرده خروج دیگه نیست. «فإمضاء...» اگر اینها را قبول کردیم و گفتیم اینها درست است و این خروج بر نظام شریعت نیست «فإمضاء الشخص الاعتباری من قبل الفقیه» این دیگه «لا یعد خروجاً علی هذا النظام» یعنی عقلاً این خروج بر این نظام حساب نمی‌شود. بلکه این جزء یک کیفیتی نیست. یک سامان بخشی‌ای نیست که بگوییم آقا، موضوع همه‌ی این احکام کیه؟ قاضی است. موضوع همه‌ی این احکام چیه؟ بانک است. این است. بله «فإمضاء الشخص الاعتباری من قبل الفقیه لا یعد خروجاً علی هذا النظام»، وقتی نشد، خروج عن النظام نشد، پس اشکالی که ما طرح می‌کردیم که ادله‌ی ولایت فقیه نمی‌تواند ولایتی را اثبات کند که لازمه‌اش خروج از نظام است. آن اشکال دیگر منتفی می‌شود. «فیکون مضمولاً لدلیل ولایة الفقیه. فیکون آن اعتراف به شخص اعتباری مضمول دلیل ولایت فقیه خواهد شد. پس ولیّ فقیه بنا بر این بیان؛ اگر ما آنها را قبول کردیم می‌تواند اعمال کند و بگوید که ... إنما الکلام همان طور که قبلاً گفتیم در اصل این است که آیا ما چنین ادله ولایت فقیه داریم یا نداریم؟ که آن دیگه در محل خودش است دیگه، باید بحث بشود. این جا بر اساس اصل موضوعی داریم بحث می‌کنیم که اگر مفروض کردیم که ادله‌ی ولایت فقیه داریم می‌گوییم اطلاقش اشکالی ندارد.

خب در صفحه ۵۹، ما در آن جا گفتیم نظریاتی وجود دارد. «الفصل الثانی النظریات فی الاعتراف بالشخص الاعتباری».

در آن جا چهار نظریه مطرح کردیم. نظریه اولی همین نظریه‌ای بود که تا حالا بحث کردیم مفصلاً و آن نظریه این بود که بگوییم شارع به شخص اعتباری به نطقه الواسع اعتراف فرموده است. این یک نظریه.

نظریه ثانیه از آن نظریه‌های چهارگانه این است که نه، بگوییم شارع آن مقداری که ما از ادله به دست می‌توانیم بیاوریم این است که در آن مواردی که شخص اعتباری منطبق علیه انسانی دارد؛ یعنی شخص حقیقی، آن موارد بله. این جاها را قبول داریم. مثلاً مثل امام. امام یک عنوان اعتباری است، یک شخص اعتباری است.

امام، منتها این امام منطبق علیه خارجی دارد. یک ذات مقدس معصوم مطهری مصداق امام است. این جا قبول داریم. فلذا روایت هم هست از امام موسی بن جعفر سلام الله علیهما که فرمود که آنچه که برای پدرم بوده است از جهت امامت به ارث برده نمی شود. آن مال من است. به من منتقل می شود. آنچه که برای پدرم بوده است من حیث آنّه شخص، آنها چرا. بین ورثه تقسیم می شود. پس یک شخص به عنوان خودش، امام صادق سلام الله علیه به عنوان خودشان، اموالی که به عنوان خودشان دارند بعد از شهادت ایشان بین ورثه تقسیم می شود. آنچه که امام صادق به عنوان امام داشتند، آن بین ورثه تقسیم نمی شود. آن منتقل می شود به امام بعد. این... این جور عناوینی که مصداق انسانی دارد. یعنی شخص اعتباری ای که منطبق می شود بر شخص حقیقی. این قبول! و هم چنین بعض موارد دیگری که ممکن است نظیر... ولو منطبق نمی شود بر شخص حقیقی، دلیل داشته باشیم. بر همین مقدار ما می توانیم اقتصار کنیم. در اعتراف شارع به شخص اعتباری نه بیشتر. حالا ببینیم دلیل این نظریه چیه؟

«دلیل النظرية الثانية»: از آن انظار اربعه ای که در صفحه ۵۹ و ۶۰ گذشت. «محصل النظرية الثانية هي التفریق فی الشخصية الاعتبارية بین موارد من قبیل العناوين المنطبقة علی الشخص الطبيعي (الطبيعي جا افتاده. باید اضافه کنیم). «من قبیل العناوين المنطبقة علی الشخص الطبيعي كالإمام، و بین غیرها» که نه، این عنوان منطبق به شخص حقیقی نمی شود. «كالمسجد»؛ مسجد خب این است. این که شخص طبیعی نیست. منطبق بر شخص طبیعی نمی شود. «أی إثبات الحقوق له وعليه فی عناوين الشخص الطبيعي»، (این جا هم طبیعی باید اضافه کنیم). یعنی حقوق را برای شخص اعتباری، به نفع شخص اعتباری «و علیه» به ضرر شخص اعتباری می گوئیم وجود دارد. اثبات می کنیم در عناوین شخص طبیعی. فی عناوین الشخص الطبيعي. «وفی العناوین الأخری» اما در عناوین دیگری که منطبق بر شخص طبیعی نمی شود «یُکتفی فقط بالحقوق الثابتة بالدلیل». آنها فقط می گوئیم حقوق ثابتة بالدلیل. پس عناوینی که منطبق بر شخص طبیعی می شود کل الحقوق می گوئیم برایش هست. مثل یک آدم خارجی است. همه ی چیزها. اما آن عناوینی که نه، آنها می گوئیم فقط تابع دلیل، هر مقدار دلیل پیدا کردیم، همان مقدار می گوئیم حق برایش هست. مازاد بر او نه.

س: ۱۷:۱۹

ج: بله، ولی آن جا کانه دلیل داریم دیگه. یعنی در شخص طبیعی، در شخص عناوین اعتباریه‌ای که منطبق بر شخص طبیعی می‌شود دلیل داریم بر این که تمام آثار بر آن عنوان منطبق می‌شود. اما آن جایی که نداریم ما دلیل عامی نداریم. به اندازه‌ای که در هر جا دلیل داریم ملتزم می‌شویم. «بالحقوق الثابتة بالدلیل». حالا حقوق ثابت هم چه له باشد چه علیه باشد. «وما یقال حول هذا التفصیل لزیادة توضیحه علی وجه یتضح دلیله أن بعض الشخصیات الاعتباریة کانت موجودة فی عصر المعصوم علیه السلام کعناوین: الدولة المالکة لأنفال» که خوب این الدولة و هم چنین آن مسجد را، این‌ها را توی یک گیومه می‌گذاشتند که جدا بشود. مثل عنوان الدولة، می‌فرماید که حالا (ترجمه کنم). «وما یقال حول هذا التفصیل» آن چه که گفته می‌شود و عرضه می‌شود حول این تفصیل که نظریه ثانیه باشد، برای زیادت توضیح این تفصیل بر وجهی که آشکار گردد دلیلش و متضح گردد دلیلش این است که بعضی شخصیات اعتباریه، این‌ها در عصر معصوم علیه‌السلام موجود بودند. مثل عنوان دولت که دولت مالک انفال است. همه انفال، کوه‌ها، بطون عودبه و صدراها، بیابان‌ها و این‌ها. قسمت‌هایی «بل مسجد المالک لهوقفاته» یا مانند مسجدی که خب مالک لهوقفاته است، کسی فرش را برای مسجد مثلاً وقف می‌کند و امثال ذلک. «و الفقیر المالک لزکاته» یا عنوان فقیر که مالک زکاتی است که برای فقرا قرار داده شده. خب این‌ها را ما داریم «و لکن لا نعر علی لطلاقات کافیه لإثبات جمیع الحقوق المتوقعة لها او علیها لمداه الأشخاص فی النصوص الواصلة الیها» اما ما دست نیاقتیم و موافق نشدیم بر یک لطلاقاتی که کافی باشد برای اثبات مهمی حقوقی که مورد توقع است چه به نفع این‌ها، این عناوین چه به ضرر این عناوین. در نصوصی که به دست ما رسیده است «کمثال لذلک» حالا از باب مثال می‌فرمایند برای این ادله و نصوص «نجد أحياناً دلیلاً لفظیاً بتضمن دلالة علی ملکة الدولة لأنفال» خب ممکن است ما یک دلیلی پیدا کنیم که به دولت مالک انفال هست «و لکن لا نجد أی دلیل لفظی علی صحة هبة شیء للدولة» اما هیچ دلیلی نداریم که اگر آمدند، یک کسی آمد مالی را به دولت هبه کرد، چه دلیلی داریم بر این که این‌جا این هبه درست است؟ به از آن طرفش دلیل داریم قضاة ملوک که ملوک آمدند یک چیزهایی را هبه کردند به هر دو، آن‌ها روایت دارد دلیل داریم که از آن طرف هبه کند شارع قبول کرده. اما حالا یک کسی می‌آید یک چیزی را به دولت هبه می‌کند، یک دولتی به یک دولتی هبه می‌کند یا یک مردمی یک آدمی می‌آید به دولت هبه می‌کند برای این که بالاخره یک استفاده‌هایی می‌خواهد بکند دیگر، آن‌ها را به بعد از آن‌ها استفاده بکند. «ولکن لا نجد أی دلیل لفظی علی صحة هبة شیء للدولة أو علی صحة الاقتراض منها» یا دلیلی پیدا نکردیم بر این که وارد گرفتن از دولت درست است «أو ما شبه ذلک» وارد بگیریم یا عاریه بگیریم از دولت، و دبعه بگیریم دلیلی بر این‌ها نداریم. «و كذلك نجد أحياناً دلیلاً علی صحة الوقف علی المسجد» این مقدار دلیل داریم که حالا فرش می‌شود برای مسجد وقف کرد، شمع می‌شود وقف کرد، در می‌شود وقف کرد، هنر می‌شود وقف کرد، این‌ها را دلیل داریم، خب این‌ها این قدر داریم. اما آیا می‌شود چیزی را وارد داد به مسجد؟ که مثلاً متوالی مسجد بیاید وارد بگیرد، بگوید الان پول نداریم برای مسجد نه برای خودم که متوالی هستم نه، برای مسجد وارد بگیرم که مثلاً تعمیراتی انجام بدهم بعد ان شاء الله وقتی چیزی پیدا شد این وارد را می‌پردازیم. چه دلیلی داریم بر این؟ می‌فرمایند که ...

س: ۲۲:۳۱

ج: یک بخشی برای مهمی کارهایشان دیگر دلیل ... یک مقداری دلیل داریم

س: ...

ج: چه دلیلی داریم برای این که هبه‌ی مردم به دولت امضاء شده باشد؟

س: ...

ج: نه مانع که نمی‌خواهیم، چون هبت باید دلیل اقامه کنیم، مانعی ندارد ولی دلیل هر نداریم. باید لطلاقاتی داشته باشیم، عموماتی، دلیل خاص داشته باشیم ...

س: اگر دولت می‌تواند به مردم هبه بدهد و مشکل ندارد پس ...

ج: نه آن چون دلیل داریم چون قصاب ملوک را داریم علتش این است. از آن طرف دلیل داریم که می‌شود امضا کرده شارع. اما از این طرف نه، اتفاقاً از این طرف ممکن است دلیل نداشته باشیم، یعنی برعکس باشد. حضرت فرمودند که این‌ها اگر شما از طرفداران‌شان نبوده‌اید دورشان را نمی‌گرفتید که به ما حاکم نمی‌شدند، به ما ظلم نمی‌کردند. گلابی معصومین علیهم السلام حسب نقل از مردم همین است که شما دور آن‌ها را خالی نکردید خب آن‌ها مسلط شدند؛ اگر شما دور آن‌ها را خالی می‌کردید با آن‌ها معامله نمی‌کردید، به آن‌ها چیزی نمی‌دادید، دورشان را نمی‌گرفتید، خادم آن‌ها نمی‌شدید، کارمندشان نمی‌شدید، کارگزاران نمی‌شدید، وزیرشان نمی‌شدید، کذا نمی‌شدید خب آن‌ها چکار می‌توانستند بکنند؟ شما رفتید این‌ها را قبول کردید آن‌ها می‌توانند سلطنت بکنند. گلابی کردند آن‌ها علیهم السلام، گفتند این چیز شماست، فقط از آن‌ها گلابی ندارند از مردم هر گلابی دارند. می‌گویند که اگر آن‌ها توانستند سلطنت بکنند به خاطر این است که شما قبول کردید این‌ها به شما می‌دهند. شما دورشان را خالی نکردید. فلذا این‌که می‌گوییم مردم نقش مهم دارند و رکنیت دارند این درست است به این معنا، نه به آن معنا، یعنی این‌که در نصب ولایت مردم دخالت کنند، خدا نصب فرموده اما این نصیبی که خدا فرموده بخواهد اثر عملی داشته باشد و مؤثر در جامعه باشد نمی‌شود الا این‌که مردم همکاری بکنند مهرباری بکنند، این قطعی و مسلم است.

خب می‌فرماید «و كذلك نجد أحياناً دليلاً على صحة الوصف على المسجد و لكن لا تجد دليلاً على صحة هبة مال للمسجد أو اقتراض مال من أجل المسجد» دلیل نداریم برای این «و نمتلك أحياناً دليلاً يدل على مالكية عنوان كلي الفقير للزكاة» دلیل داریم بر این‌که بله فقط اِعمال کلی است نه این فقیر این فقیر این فقیر، عنوان کلی فقیر مالک زکات است. می‌گوییم زکات مال کی هست؟ ملک کی هست؟ می‌گوییم ملک فقیر، عنوان کلی فقیر، این را دلیل داریم «و لكن ليس بين أدينا نصٌ يدل على صحة الاقتراض لكلي الفقير أو هبة له» اما دلیل نداریم که می‌شود برای عنوان کلی فقیر بروبر چکار کنیم؟ قرض بگیریم، ایشان یعنی صاحب این نظریه دارد این حرف را می‌زند می‌گوید ما دلیلی نداریم. اگر چه صاحب عروه رضوان الله علیه در بحث زکات عروه ایشان فرموده حاکم شرع می‌تواند برای عنوان فقیر، کلی، قرض بگیرد. خب نظر آن فقیه بزرگوار این است که می‌تواند و واقعاً مرحوم سید از فقهای متضلع خیلی تقصای عطف است یعنی ایشان با این‌که توی نیف زندگی می‌کرده و فقط آن جا بوده اما همین‌طور که هن یک وقتی از یک مراجع بزرگوار شبدر ایشان فرمود که مرحوم سید راجع به حقیقت پول که پول چه؟ همین‌جور خودش فرضیات، نه‌تا ایشان می‌گفت فرضیه برای حقیقت پول انجام داده که اگر این باشد حقیقت پول حکمش این می‌شود، اگر آن باشد این می‌شود، آن باشد آن می‌شود که بعدها ما می‌بینیم در کتاب‌هایی که برای پول نوشته شده و اقتصادپون و حقوقپون راجع به پول حرف زدند همین حرف‌هایی که ایشان کنج منزل و فکر خودش نشسته تصویر کرده و احکامش را گفته همین‌ها را می‌بینیم توی کلمات آن‌ها هست و بعد آن‌ها گفتند. سید یک روش‌بینی‌ها و فحرم و سبجی در واقعاً فقه داشتند. اگر چه یک‌جا‌هایی هر خب در اثر همین که حالا ارتباطات آن‌ها موقع خیلی چیز نبوده انسان می‌بیند که آن‌طور که متوقع هست مطلب، خلاف آن‌چه که متوقع هست مطلب بیان فرموده ولیکن روی هر رفته فقیه بسیار مهمی است. حالا ایشان ولی این حائری می‌فرماید که ما دلیلی نداریم که برای عنوان زکات ولی امر می‌تواند قرض بگیرد یا برای عنوان کلی نمی‌دانم فقیر، فقیر بیاید هبه بشود به آن، کسی بیاید بگوید آقا هن این مال را هبه می‌کنم، این ساختمان را هبه می‌کنم برای فقیر. می‌گوید ما دلیلی بر این نداریم.

س: ۴۸: ۲۷

ج: بله بله و این اشکال وارد است به این بیانی که کردند که این‌ها منطبق علیه آن مثل امام.

خب «و لكن ليس بين أدينا نصٌ يدل على صحة الاقتراض لكلي الفقير أو هبة له» یعنی هبه‌ی مال برای کلی فقیر. خب «و لأجل دفع هذا التقص لأفائل أن يستند إلى الارتكاز العقلاني الموجود في عصر المعصوم و بدعي» خب این یک مقدمه‌ای بود که خواستند داشته باشند تا آن دلیل این نظریه را حالا توضیح بدهند. آن دلیلی که ایشان توضیح می‌دهند برای این نظریه این است که هر جا ما دلیل داریم بر این‌که بعضی از حقوق ثابت می‌شود برای شخص اعتباری می‌تواند آن‌جا گفت در عقلاء تفکیکی بین حقوق نیست، اگر حقی ثابت شد در عقلاء دیگر می‌گویند پس بقیه حقوق هم مثل همان ثابت است. بنابراین آن شخص اعتباری‌هایی که در زمان معصوم علیه السلام بوده و برای آن‌ها بحسب ادله‌ی شرعی، حقوقی ولو فی الجملة ثابت بشود برای آن‌ها، از باب این‌که در ارتکاز

عقلاء تفکیکی بین حقوق نیست میگویند حالا برای آنها، برای آن شخصیت‌های حقوقی که در آن زمان بوده میگویند سایر مهر ثابت است. اما آنهایی که در آن زمان نبوده مثل بانک، مثل صندوق‌هایی که الان درست شده و تشکیل می‌شود و امثال ذلک، ما برای اینها چون در آن زمان نبوده که حقی و حقوقی برای آنها ثابت بشود ما نمی‌توانیم از باب عدم تفکیک بین حقوق بگویم که برای اینها مهر ثابت است. چون اصلش اصلاً ثابت نیست. آنهایی که آن زمان بوده فی الجمله ثابت است میگویند تفکیک نیست پس بقیه مهر ثابت است. اما اینهایی که اصلاً آن‌موقع نبوده نمی‌توانیم این حرف را راجع به آنها بزنیم. می‌فرمایند «لأجل دفع هذا النقص» نقص چی بود؟ نقص این بود که دلیل لفظی برای بعضی از چیزها پیدا می‌کنیم ولی برای بعضی چیزها پیدا نمی‌کنیم. برای دفع این نقص «لغافل آن بستند الی الارتکاز العقلایی الموجود فی عصر المعصور علیهما السلام» استاد کند به ارتکاز عقلایی که موجود بوده در عصر معصور علیه السلام «و بدعی آن ما امضاء الشارع أوسع مما تحقق بالعمل فی الخارج» بگوید آن چیزی که شارع امضا کرده وسیع‌تر است از آنکه در خارج در آن زمان تحقق پیدا می‌کرده «ای بقول: إن الارتکاز العقلایی یکسر بان الشخص الاعتباری لا یتفکک من جملة ثبوت الحقوق» شخص اعتباری از جهت ثبوت حقوق برای او تفکیک ندارد که بعضی از حقوق ثابت باشد بعضی از حقوق ثابت نباشد. «ای آن‌ها بقیل الملکة بقیل الاستدانة» یعنی اگر واقعاً می‌تواند مالک بشود استدانه به این‌که قرض بگیرد این مهر با استدانه بیاید مالک بشود. چطور به وقف مالک می‌شود؟ وقف می‌کنند برایش، به استدانه مهر می‌تواند مالک بشود یعنی بیرون قرض بگیرد. «و ما بقیل التوقیف علیه بقیل المبة له» هر چیزی که قبول می‌کند بحسب شرع وقف نمودن بر او را، او قبول می‌کند مبهی برای او را. یعنی دیگر بین وقف و مبه را نمی‌شود تفکیک کرد در ارتکاز عقلاء. اگر مسجد گفتیم می‌شود وقف برایش کرد مبه مهر پس می‌شود کرد. اگر دولت را گفتیم مثلا فلان، می‌شود مبه را از او قبول کرد با مالک می‌شود خب می‌شود مبه مهر به آن کرد. اینها دیگر توی عقلاء، توی ارتکاز عقلاء با مهر فرقی نمی‌کند. وقتی اینها فرق نمی‌کند پس شارع که می‌آید بحسب دلیل لفظی بعضی‌هاش را می‌گوید این چون فرقی ندارد دلالت التزامی‌اش این است که آن‌ها را مهر قبول کرده. «و ما بقیل التوقیف علیه» وقف نمودن بر او را «بقیل المبة له فمع إمضاء هذا الارتکاز بتوسط عدم الردع» پس با امضاء این ارتکاز عقلایی به واسطه عدم ردع. یعنی این امضا را ما می‌فهمیم به واسطه این‌که شارع ردع نکرده، او را از آن نمی‌نکرده، او را رخص نکرده و کنار نزده «ثبیت» چون شارع دوجور می‌تواند امضا کند، یک‌جور بیاید بگوید امضیت، قبالت، این درست است؛ یک‌وقت مهر نه با سکوت و عدم ردع. حالا اگر گفته بود که خیلی خوب بود، فرض این است که دلیل نداریم، پس دلیل نداریم یعنی دلیل امضاء لفظی نداریم بلکه سکوت است. این سکوت در زمان خودش بوده، این ارتکاز در زمان خودش بوده، شارع مهر می‌دانسته چنین ارتکازی را، ردع از آن نکرده، معلوم می‌شود قبول فرموده. خب «فمع إمضاء هذا الارتکاز بتوسط عدم الردع ثبتت جميع الحقوق للشخص الاعتباری الموجود فی عصر المعصور علیه السلام» مهمی آن شخص اعتباری با جمیع حقوق ثابت می‌شود جمیع حقوق برای شخص اعتباری که موجود بود در عصر معصور علیه السلام «و لا فرق فی ثبوت الأحکام المذكورة له أو علیه» و فرقی نیست در ثبوت احکامی که ذکر گردیده شد بین آن احکامی که به نفع‌اش است به نفع شخص اعتباری است یا به ضررش است. به نفع‌اش است مثل این‌که می‌گوید اگر چیزی را خرید می‌تواند مالک، فروشنده را مجبور کند که آقا متاعی که خریدم بده، نبود او را ببرد دادگاه مجبورش کنند. به ضررش است این است که اگر مال دیگری را طلب کرد این حق هست که باید جبران بکند، باید زبانش را پرداخت کند. «بل لو صح هذا الیهان فیالامکان إثبات جميع الشخصيات الاعتبارية بما فیها تلك التي لم تكن موجودة فی عصر المعصور» حالا یا را بالاتر می‌گذارد می‌گوید اگر ما توانستیم برای شخص اعتباری‌های در زمان معصور درست کنیم که آنهایی که آن‌موقع بودند جمیع حقوق چه له چه علیه بر آنها ثابت است می‌توانیم از این بیاییم بگویم که آن شخص اعتباری مهر که آن‌موقع موجود نبوده بیاییم کار را درست کنیم. بیاییم بگویم چی؟ «فیالامکان إثبات جميع الشخصيات الاعتبارية بما فیها تلك التي» مهمی اشخاص اعتباری، همراه با آن شخص‌های اعتباری‌هایی که در آن جمیع شخصیت‌های اعتباری‌های موجود هستند که «لم تكن موجودة فی عصر المعصور علیه السلام» تمام شخص‌های اعتباری که زیر مجموعه‌ی عنوان الشخص الاعتباری قرار می‌گیرند می‌توانیم بگویم که آن آثار را دارند و برای‌شان بار می‌شود. حالا چرا؟ این همه حالا بیانی است که ایشان همدما دارند این را می‌گویند این‌جور بگویم بگویم بگویم تا آخر نظریه‌ی تأیید را می‌خواهد درست کند، اینها که برخلاف نظر تأیید هستند. اینها می‌گویند کسی ممکن است این‌جوری بگوید این‌جوری بگوید این‌جوری بگوید تا این‌که بیاید بگوید آقا مهمی شخصیت‌ها را درست می‌کنیم، مهر آنهایی که آن زمان بوده مهر آن‌های که بعد بوده مهمی اینها را درست می‌کنیم. مهمی اینها به چی می‌خواهیم درست کنیم؟ به این‌که در ارتکاز عقلاء تفکیک نیست. حالا که تفکیک نیست پس آن‌ها درست می‌شود، بعد بگویم بین آن‌ها و این‌ها مهر که تفکیک نیست پس اینها مهر درست می‌شود. تنها راه این است که این حرف‌ها را بزنیم آن‌وقت بعد بیاییم بگویم نه آقا نه، این چه حرفی است؟ ادعای بی‌جایی است که شما می‌گویید تفکیک نیست. پس اینها همدمانی است برای این‌که حالا بگویم تنها راه این است که این‌جوری بگویم، اینها را

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار (دام ظلّه)

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری تاریخ ۱۴۰۱/۱۱/۳۰

در آخر می‌آیند می‌گویند نه، زربینای مهمی اینها این است که بگویند در ارتکاز عقلاء تفکیک نیست و حال اینکه این یک ادعایی بیشتر نیست که بعد نظریه‌ی ثابته از این راه درست می‌شود. پس بنابراین اول که محالعه می‌کنید تا اینجا ممکن است در ذهن شریف‌تان این باشد که این چه ربطی به مدعی دارد؟ شما که دارید مهمی؟؟؟ اعتباری را درست می‌کنید، این نه، اینها مقدمه است، می‌گویند اگر بخواهید درست کنید راه حل درست کردنش اینهاست که به این جور باید درست کنید. اما آخر می‌گویند این راه حل درست نیست پس نظریه‌ی ثابته اثبات می‌شود. ان شاء الله توضیح بیشتر برای جلسه بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.
پایان